سنگر کتاب

## «حماسه یاران» با ۵ عنوان جدید

انتشارات حماسه یاران با پنج عنوان جدید و پنج تجدید چاپ به سی‌وپنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب می‌آید. طبق گفته‌های مسئولان مربوطه این انتشارات با برگزاری جشن امضا و نشست‌های نقد و بررسی برای کتاب‌های خود، راهی نمایشگاه کتاب ۱۴۰۳ می‌شود. کتاب «نذر آب» روایت زندگی شهید مدافع حرم، عباس آبیاری بوده که توسط کبری خدابخش نوشته شده است. این کتاب روایتی از مواجهه یک جوان دهه هفتادی با اتفاقات روز و جنگ سوریه است؛ کتابی که در هر صفحه‌اش هیجان همراه خواننده می‌شود. دومین عنوان که به نمایشگاه کتاب ۱۴۰۳ می‌رسد، کتاب «پنجره‌ای رو به خانه ما» است. این کتاب پنجره‌ای از یک زندگی به سوی شما باز می‌کند تا نظاره‌گر تصویر قابی باشید که برای بسیاری به خاطره‌ای دور و غریب تبدیل شده است. زهرا صادقی، بانوی جوان در روزگاری که تصویر مطلوب و غالب از خانواده با یک یا دو بچه ترسیم می‌شود، با انتخاب مسیری متفاوت با ۱۰ فرزندش تصویر دیگری ساخته است. بهزاد دانشگر هم با کتاب «موسیو کمال» به نمایشگاه کتاب می‌آید. این کتاب داستانی است از زندگی جوانی فرانسوی به نام ژروم. او بعد از مسلمان‌شدن برای تقویت باورهای دینی خود به ایران سفر می‌کند، در قم درس طلبگی می‌خواند و در آخرین روزهای جنگ تحمیلی به آرزوی دیرینش می‌رسد.

خون‌نگار

### به یاد مرحوم استاد امیرحسین فردی

## پاسدار نهال پرطراوت هنر

استاد امیرحسین فردی در ردیف‌های نخست نویسندگان ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس است و درون‌مایه داستان‌هایش را از این انقلاب و پیرامون آن وام گرفته است. فردی با فعالیت گسترده در حوزه هنری، مطبوعات و بسترهای فرهنگی، شاگردان زیادی را زیر پروبال خود گرفته بود.

نظامی‌بودن پدر، امیرحسین را به شهرهای گوناگون کوچ داد و سرانجام در نوجوانی ساکن تهرانش کرد. پس از خدمت سربازی، امیرحسین جوان، به فعالیت انقلابی در مساجد دست زد و با به پیروزی انقلاب، راه درپیش‌گرفته را در مسجد جوادالائمه و کیهان بچه‌ها ادامه داد. نخستین کتابش نمایشنامه میرزاکوچک‌خان جنگلی و اولین رمانش «سیاه چمن» در دهه ۶۰ منتشر شد. رمان «اسماعیل» که حوادثش در بستر انقلاب اسلامی ایران رخ داده، معروف‌ترین اثر استاد مرحوم امیرحسین فردی است. ۱۱ سال پیش در چنین روزی، پنجم اردیبهشت ۱۳۹۲ بود که خبر درگذشت او، همه اهالی ادبیات در سلیقه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی را در غم فروبرد.

### انقلاب، مرا نویسنده کرد

استاد فردی می‌گوید: برای من و نسل من، پدیده انقلاب، مثل آرزویی دورودراز و دست‌نیافتنی می‌نمود. دستیابی و تحققش را از محالات می‌دانستیم؛ ولی در عین حال، از سر تکلیف به اندازه توش و توانی که داشتیم، بر سر پیمان ایستادیم و برای وقوع آن تلاش کردیم و در ناباوری مطلق، اتفاق افتاد؛ ما آزاد شدیم، سرزمین‌مان آزاد شد. اشک شوق بر گونه‌ها جاری شد و من همان سال، نویسنده شدم. اعتمادبه‌نفس پیدا کردم. همه تابوها و طاغوت‌های ذهنی را شکستم و قلم به دست گرفتم و اولین داستان کوتاهم را نوشتم که در مجله «عروه‌الوثقی» به سال ۱۳۵۸ چاپ شد.

### پاسداری از نهال پرطراوت هنر

پس از درگذشت او، رهبر معظم انقلاب هم پیامی صادر کردند: «این هنرمند مؤمن و سختکوش، از پیشکسوتان در عرصه فعالیت‌های ادبی دوران انقلاب و از بنیان‌گذاران هسته‌های جوانان هنرمند انقلابی و در شمار برجستگانی بود که نهال پرطراوت هنر انقلاب را در برابر دشمنان عنود و همراهان سست‌عنصر، با انگیزه و ایمان راسخ خویش پاسداری کرد و به شکوفایی و باروری امروز رساند.» هدایت‌ا... بهبودی، از پیشکسوتان ادبیات انقلاب نیز درباره او گفته است: «در مدتی که تصدی مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری را بر عهده داشت، از نزدیک شاهد بودم که با چه عشق و علاقه‌ای، به‌ویژه برای پیشرفت ادبیات انقلاب اسلامی تلاش می‌کرد. چه در زمینه داستان‌های کوتاه و بلند و چه برای جشنواره‌هایی که با موضوع ادبیات انقلاب بود و چه درباره شعر انقلاب که با پیگیری‌های فردی برگزار می‌شد. با این‌که عمل قلب باز انجام داده بود اما از هیچ تلاشی در این راه فروگذار نمی‌کرد.»

### برای پاسدار اسلام، حاج علی یوسفی که شاهد لحظات شهادت علی شرفخانلو بود

# شاهد آخرین نفسِ پدرم در دنیا

شهید علی شرفخانلو، حسن پیری، علی یوسفی، سپاه خوی، سال ۵۹

**حسین شرفخانلو**
نویسنده و فرزند شهید

زمان امامت جمعه مرحوم آقای نجمی (نماینده ولی فقیه و امام جمعه خوی از ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ و عضو پیوسته مجالس خبرگان رهبری) یک روز که نشسته بودیم سرجای همیشگی‌مان کنار ستون چهارم، دیدمش که رفته پشت تریبون مصلی برای ایراد سخن. اول باری بود که می‌دیدم درجه‌هایش را زده و سه ستاره درشت زرد رنگ تمام تراکم دو سوی شانه‌اش را پر کرده و کمی جا، درجات را در دگمه شدن به سرشانه به انحنا واداشته است. غلط نکنم تابستان ۱۳۷۱ یا ۱۳۷۲ بود و آن، زمانی بود که در سختی روزهای بعد از قطعنامه (قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد که در تابستان ۱۳۶۹ تصویب شد و پذیرش آن از سوی ایران درست یک سال طول کشید) و جام زهری که به خورد امام داده شده بود، پاسدارها گیر کرده بودند در نرفتن ذیل عناوین و درجات و همچنان برادر خطاب کردن هم و تمکین به بخشنامه که می‌گفت باید با لباس و درجه مصوب در اماکن رسمی حاضر شوید و هنوز مشق به آنجا نرسیده بود که بدانیم آرمانی ماندن و انقلابی عمل کردن در این چارچوب‌ها نمی‌گنجد و چیزی فراتر است.

دروغ چرا، آدمی که من به عقل و شناخت آن روزهایم شناخته بودمش، آدم رفتن زیر این جور بارها نبود. هنوز هم نیست! و ندانستم آن‌روز چطور خودش را مجاب کرده بود که درجه‌های سرهنگ تمامی‌اش را بزند. یعنی اصلش این است که او همیشه به دانسته و تکلیفش عمل کرده و در قید و بند معذورات و ملاحظات نبوده و نیست و حقیقت این است که بار انقلاب هیچ وقت روی دوش عقول محاسبه‌گر اتوکشیده تکنوکرات، جلو نرفته و آدم‌هایی از نوع او بوده‌اند و هستند و خواهند بود که زیر یک خم این کار رفته و می‌روند و خواهند رفت؛ آن‌سان که افتد ودانی....

### رژه فرزندان شهدا در محضر رهبری

مهر ۱۳۷۵ وقتی چو پیچید که قرار است حضرت آقا بیایند استان و هی همه در به در دنبال جور کردن وقت دیدار با حضرت‌شان بودند، او که آن روزها فرمانده پادگان حر بود، جمع‌مان کرد و ذیل عنوان یگان فرزندان شهدا با مینی‌بوس بنیاد شهید که کلیدش تا روز آخر دست خدابیامرز آقا سلیمان شفقت بود، بردمان ارومیه و بماند که یادش رفته بود هماهنگ کند این ۲۵ - ۲۰ بچه شهید نورس نوجوان تازه ریش و سیبیل پیدا کرده با صدای دورگه، دقیقاً کجا قرار است جلوی فرمانده کل قوا رژه بروند و تا رسیدیم ارومیه، بعد از این‌که کلی گشتیم و هی این در و آن در زدیم و دست آخر کسی صاحب ما نشد، یک پدرآمرزیده‌ای از سپاه ارومیه پیدا شد و یک ناهار در بازارباش به ما داد و سروته‌مان کرد خوی؛ که کار دیدار و رژه و خیرمقدم‌گویی در لحظه ورود در فرودگاه، حساب و کتاب و هماهنگی دارد و الکی نیست و مغموم و مأیوس با ذکر مدام «طبل بزرگ زیر پای چپ» برگشتیم خوی.

اما او همچنان که گفتم، از آنهاست که حدیث داریم درباره به‌شان که می‌فرماید: «مومن در هیچ چارچوبی نمی‌گنجد!» و او در آن ۲-۳ روز ناامید نشد و چنان زمین و زمان را به هم دوخت که دست آخر برای شامگاه مشترک نیروهای مسلح استان در محل قرارگاه حمزه سیدالشهدا و نه به عنوان مهمان برنامه که به‌عنوان یگان پیشرو، جا رزرو کرد در رژه و باز ریسه‌مان کرد و رفتیم ارومیه و در مدرسه‌ای متروکه در محله اخگر و ظرف دو روز به‌مان نظام جمع و خبردار و تعلیمات میدان مشق و مهم‌تر از همه، «بدو رو» یاد داد و خودش فرمانده یگان‌مان شد و عصر یک روز دل‌انگیز پاییزی رفتیم قرارگاه که جلوی آقا رژه برویم و هنوز بعد از ۲۸ سال خاطره لبخندی که آقا حین سان نثارمان کرد، فراموشم نشده؛ وقتی ما حواس‌مان درگیر صدای طبل بزرگ بود و تطبیقش با ضربه پای چپ‌مان!

> آدمی که او باشد آن‌قدر پیش خدا آبرو داشته که شاهد آخرین نفس پدرم در دنیا باشد، وقتی که داشتند به رزمندگان لشکر عاشورا آب می‌رساندند

او که دوست دارد به معمول و مرسوم جوانان دهه ۵۰ و ۶۰ کت و پیراهنش را اتو و آنکارد نکرده تن کند، یک روز پنجشنبه سرد زمستانی در خلال روزهای دی ۱۳۸۳ وقتی با مادرم دوتایی نشسته بودیم سر مزار بابا، آمد و زانو زد به فاتحه و انگشت میانی‌اش را در نبود انگشت اشاره دست راستش ـ که در جبهه جایش گذاشته ـ گذاشت روی سنگ ابری مزار بابا و فاتحه داد و بعد نمی‌دانم چرا برخلاف معمول، جدی شد و شروع کرد به نقل آن دفعه‌ای که باهم از خوی با تویوتا گازش را گرفتند تا دزفول و ریز و درشت آن سفر را که وقتی رسیدند، صدام با اولین موشکی که به دزفول زد، آمد استقبال‌شان گفت و حتی جلوی مادرم گفت بابا او را به چه اسمی صدا می‌کرد و گفت با وجودی که خدابیامرز خسته خواب بود، دلش رضا نشد و اعتماد نکرد و ماشین را نداد دست من و خودش تا دزفول پشت رل بود و بینش حکایت آن دو کیلو نارنگی که از همدان خرید و چه شد که همه دو کیلو را خودش خورد و حتی یکیش را هم به او نداد تعریف کرد و بین شوخی و جدی رسید به روز دوم عملیات والفجر یک در فروردین ۱۳۶۲ و گفت آخرین کس، او کنار پدرم بود وقتی آن ترکش ریز قد عدس، پدرم را تا بهشت بالا کشید....

### خاطراتی با رنگ طنز

آن شبی هم که در بهار ۱۳۸۷ وقتی در فرمانداری جمع بودیم و صندوق‌های آرای مرحله دوم انتخابات مجلس داشتند برمی‌گشتند و فرمانداری آبستن آن اتفاق (مبسوط آن اتفاق را تا جایی که جا داشته و می‌شود در کتاب «امین آراء» در فصل انتخابات سال ۸۶ آورده‌ام.) بود و او فرمانده سپاه بود و غضب کرد و کلاهش را گذاشت روی سرش و پله‌ها را دو تا یکی سرید پایین و زد بیرون و هر قدر داد زدم نرو، گوشش بدهکار نشد و رفت که رفت....

روزی هم که در تابستان ۱۳۸۸ وقتی برای کتاب بابا داشتم تحقیقات می‌کردم، خیلی جدی و حرفه‌ای رفتم سراغش که بیا صفر تا صد ماجرایی که با پدرم داشتی را مو به مو برایم بگو، ۹ تا از ۱۰ تا خاطره‌ها و در یاد مانده‌هایش، رنگ طنز داشت و او ریز و درشت ماجرای پیوستن‌اش به سپاه را که از معبر پدرم بوده درست و جامع و مانع برایم گفت و در چارچوب نگنجیدن‌هایش را و شلتاق دادن‌هایش به باباکه فرماندهش بود و از زیر دستش در رفتن‌ها به مقصد جبهه و ممانعت‌های پدرم و دست آخر باهم رفتن‌شان به جبهه را و باز آن حسرت عمیق دست نایافتنی و حسادت دیربازم به او در من زنده شد که آدمی که او باشد آن‌قدر پیش خدا آبرو داشته که شاهد آخرین نفس پدرم در دنیا باشد وقتی که داشتند به رزمندگان لشکر عاشورا آب می‌رساندند....

او آخرین آدم از اهل دنیاست که گرمی تن پدرم را حس کرده است و او پاسدار اسلام، حاج علی یوسفی است.

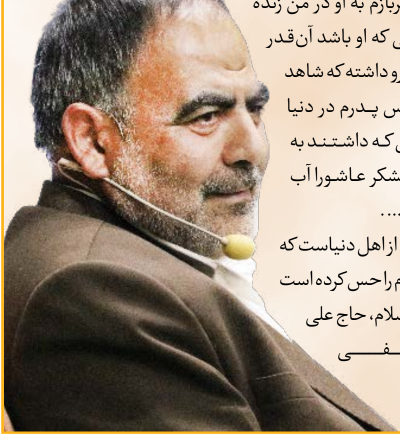

سردار حاج علی یوسفی

حل سودوکو ۴۵۹۳

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۳ | ۵ | ۶ | ۴ | ۷ | ۸ | ۲ | ۹ | | | | ۲ | ۶ | ۵ | ۷ | ۱ | ۳ | ۴ | ۸ | ۹ |
| ۴ | ۲ | ۷ | ۵ | ۸ | ۹ | ۱ | ۳ | ۶ | | | | ۱ | ۷ | ۸ | ۹ | ۲ | ۴ | ۶ | ۳ | ۵ |
| ۶ | ۹ | ۸ | ۲ | ۱ | ۳ | ۴ | ۵ | ۷ | | | | ۹ | ۳ | ۴ | ۸ | ۵ | ۶ | ۱ | ۲ | ۷ |
| ۳ | ۸ | ۴ | ۷ | ۹ | ۱ | ۲ | ۶ | ۵ | | | | ۵ | ۹ | ۲ | ۶ | ۳ | ۷ | ۸ | ۱ | ۴ |
| ۹ | ۶ | ۱ | ۴ | ۲ | ۵ | ۷ | ۸ | ۳ | | | | ۷ | ۱ | ۳ | ۲ | ۴ | ۸ | ۵ | ۹ | ۶ |
| ۵ | ۷ | ۲ | ۸ | ۳ | ۶ | ۹ | ۴ | ۱ | | | | ۴ | ۸ | ۶ | ۱ | ۹ | ۵ | ۲ | ۷ | ۳ |
| ۲ | ۱ | ۶ | ۳ | ۷ | ۴ | ۵ | ۹ | ۸ | ۷ | ۴ | ۳ | ۶ | ۲ | ۱ | ۴ | ۷ | ۹ | ۳ | ۵ | ۸ |
| ۸ | ۵ | ۹ | ۱ | ۶ | ۲ | ۳ | ۷ | ۴ | ۶ | ۱ | ۲ | ۸ | ۵ | ۹ | ۳ | ۶ | ۱ | ۷ | ۴ | ۲ |
| ۷ | ۴ | ۳ | ۹ | ۵ | ۸ | ۶ | ۱ | ۲ | ۹ | ۸ | ۵ | ۳ | ۴ | ۷ | ۵ | ۸ | ۲ | ۹ | ۶ | ۱ |
| | | | | | | ۲ | ۶ | ۷ | ۴ | ۵ | ۹ | ۱ | ۳ | ۸ | | | | | | |
| | | | | | | ۱ | ۴ | ۵ | ۸ | ۳ | ۶ | ۹ | ۷ | ۲ | | | | | | |
| | | | | | | ۹ | ۸ | ۳ | ۱ | ۲ | ۷ | ۴ | ۶ | ۵ | | | | | | |
| ۷ | ۶ | ۴ | ۵ | ۲ | ۱ | ۸ | ۳ | ۹ | ۲ | ۷ | ۴ | ۵ | ۱ | ۶ | ۸ | ۳ | ۲ | ۷ | ۹ | ۴ |
| ۸ | ۵ | ۳ | ۷ | ۶ | ۹ | ۴ | ۲ | ۱ | ۵ | ۶ | ۸ | ۷ | ۹ | ۳ | ۵ | ۴ | ۶ | ۸ | ۲ | ۱ |
| ۱ | ۹ | ۲ | ۴ | ۸ | ۳ | ۷ | ۵ | ۶ | ۳ | ۹ | ۱ | ۲ | ۸ | ۴ | ۷ | ۹ | ۱ | ۵ | ۳ | ۶ |
| ۹ | ۲ | ۱ | ۳ | ۴ | ۸ | ۶ | ۷ | ۵ | | | | ۴ | ۵ | ۷ | ۲ | ۱ | ۳ | ۶ | ۸ | ۹ |
| ۳ | ۷ | ۵ | ۲ | ۱ | ۶ | ۹ | ۴ | ۸ | | | | ۳ | ۲ | ۹ | ۶ | ۵ | ۸ | ۱ | ۴ | ۷ |
| ۴ | ۸ | ۶ | ۹ | ۷ | ۵ | ۲ | ۱ | ۳ | | | | ۱ | ۶ | ۸ | ۹ | ۷ | ۴ | ۲ | ۵ | ۳ |
| ۵ | ۴ | ۹ | ۶ | ۳ | ۷ | ۱ | ۸ | ۲ | | | | ۹ | ۷ | ۱ | ۴ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۸ |
| ۲ | ۳ | ۸ | ۱ | ۹ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | | | | ۶ | ۴ | ۲ | ۳ | ۸ | ۷ | ۹ | ۱ | ۵ |
| ۶ | ۱ | ۷ | ۸ | ۵ | ۲ | ۳ | ۹ | ۴ | | | | ۸ | ۳ | ۵ | ۱ | ۶ | ۹ | ۴ | ۷ | ۲ |

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد.
همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

سودوکو ۴۵۹۴

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | ۲ | | | | | ۶ | ۹ | | | | ۴ | ۸ | | | | | ۷ | | |
| | | | ۶ | | | ۲ | | ۱ | | | | ۵ | | ۳ | | | ۲ | | | |
| ۶ | | | | ۵ | ۹ | | ۸ | | | | | | ۷ | | ۴ | ۵ | | | | ۱ |
| | ۴ | | | | | ۱ | | | | | | | | ۱ | | | | | ۸ | |
| | | ۷ | | | | ۴ | | | | | | | | ۶ | | | | ۳ | | |
| | | ۵ | | | | | ۳ | | | | | | ۴ | | | | | ۹ | | |
| | ۵ | | ۳ | ۹ | | | | ۶ | | | | ۸ | | | | ۴ | ۷ | | ۶ | |
| ۷ | | ۸ | | | ۶ | | | | | ۲ | | | | | ۹ | | | ۴ | | ۸ |
| ۹ | ۳ | | | | | ۸ | | | ۷ | | ۶ | | | ۴ | | | | | ۷ | ۵ |
| | | | | | | | | ۸ | | | | ۶ | | | | | | | | |
| | | | | | | | ۳ | | | | | | ۸ | | | | | | | |
| | | | | | | ۴ | | | | | | ۹ | | | | | | | | |
| ۱ | ۵ | | | | | ۴ | | | ۱ | | ۵ | | | ۶ | | | | | ۴ | ۱ |
| ۸ | | ۲ | | | ۷ | | | | | ۹ | | | | | ۱ | | | ۶ | | ۳ |
| | ۹ | | ۴ | ۶ | | | | ۲ | | | | ۴ | | | | ۲ | ۶ | | ۸ | |
| | | ۳ | | | | | ۴ | | | | | | ۳ | | | | | ۱ | | |
| | | ۵ | | | | ۷ | | | | | | | | ۴ | | | | ۵ | | |
| | ۷ | | | | | ۲ | | | | | | | | ۲ | | | | | ۶ | |
| ۵ | | | | ۲ | ۸ | | ۳ | | | | | | ۶ | | ۷ | ۹ | | | | ۸ |
| | | | ۹ | | | ۱ | | ۵ | | | | ۹ | | ۷ | | | ۳ | | | |
| | | ۴ | | | | | ۷ | ۸ | | | | ۸ | ۴ | | | | | ۳ | | |

آگهی تجدید مناقصه عمومی
(دو مرحله‌ای)
نوبت دوم
شرکت پالایش نفت کرمانشاه (سهامی عام)
شماره مناقصه: RKS-0231282-KM/S-06
شرح کالای مناقصه: خرید ۴ قلم بارانی
مطابق با مشخصات و شرایط کلی مندرج در اسناد مناقصه خرید
۱ - نام و نشانی مناقصه‌گزار: شرکت پالایش نفت کرمانشاه به نشانی: کرمانشاه بلوار شهید دکتر بهشتی، مقابل پارک شاهد، مدیریت بازرگانی، تلفن: ۳۱۴۹۷۵۹۵-۰۸۳ و فاکس: ۳۱۴۹۷۵۹۶-۰۸۳ ، کدپستی ۶۷۱۴۷۹۹۵۱۹
۲ - نوع، کمیت و کیفیت کالا: شرح کامل آن در آدرس اینترنتی WWW.KORC.IR قید شده است.
۳ - نوع و مبلغ تضمین: ضمانتنامه معتبر بانکی به مبلغ ۴۵۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال یا واریز وجه نقد به‌شماره حساب (شبای) IR۹۵۰۱۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۱۸۲۸۰۵۴۶۵۸ این شرکت نزد بانک تجارت شعبه نفت
۴ - محل، زمان و مهلت دریافت اسناد:
مدیریت بازرگانی، ۲۰ روز بعد از چاپ آگهی نوبت دوم تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۴
۵ - زمان گشایش پیشنهاد فنی: تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۷ و زمان گشایش پاکت مالی حداکثر تا تاریخ ۱۴۰۳/۰۳/۲۴ می‌باشد.
روابط عمومی و امور بین‌الملل

آگهی مزایده اجاره کانکس
نوبت اول
شهرداری بجنورد
در نظر دارد کانکس و عرصه واقع در پارک دانشجو بجنورد به مساحت ۱۵ مترمربع و عرصه اطراف آن به مساحت حداکثر ۴۵۰ مترمربع با کاربری فروش و عرضه انواع مواد غذایی، خوراکی و نوشیدنی با مبلغ اجاره پایه ۹,۸۱۵,۴۰۰,۰۰۰ ریال و تضمین شرکت در مزایده ۴۹۰,۷۷۰,۰۰۰ ریال به شماره مزایده ۵۰۰۳۰۰۵۲۹۷۰۰۰۰۰۳ سامانه ستاد را به مدت ۳ سال به اشخاص حقیقی یا حقوقی به صورت اجاره واگذار نماید، لذا متقاضیان می‌توانند جهت دریافت و تحویل اسناد از سامانه تدارکات الکترونیکی دولت به آدرس www.setadiran.ir اقدام نمایند.
کلیه مراحل برگزاری مزایده از دریافت اسناد تا ارائه پیشنهاد قیمت و بازگشایی پاکت‌ها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) انجام خواهد شد، لذا ضروری است متقاضیان در صورت عدم عضویت قبلی نسبت به ثبت‌نام در سامانه مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی جهت شرکت در مزایده اقدام نمایند.
۱-تاریخ انتشار مزایده در سامانه ۱۴۰۳/۰۲/۰۵ می‌باشد.
۲-مهلت زمان دریافت اسناد مزایده از سامانه: تا ساعت ۱۴:۱۵ تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۱۳
۳-مهلت زمان ارائه پیشنهادات: تا ساعت ۱۴:۱۵ تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۳
۴-زمان بازگشایی پاکت‌ها: ساعت ۱۴:۱۵ تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۵
اطلاعات دستگاه مزایده‌گزار: بجنورد، بلوار دولت، شهرداری بجنورد
تلفن ۱۴-۳۲۲۲۲۱۱۰-۰۵۸
شهرداری بجنورد

آگهی مناقصه
«پرونده ۷۵۲۹-د»
شرکت سیمان سپاهان (سهامی عام)
SEPAHAN CEMENT CO.
در نظر دارد، خرید ۵,۰۰۰,۰۰۰ تخته کیسه چسبی AD*STAR P.P ۵۰کیلویی دورو چاپ و ۲,۰۰۰,۰۰۰ تخته کیسه چسبی AD*STAR P.P ۲۵ کیلویی دورو چاپ را با برگزاری مناقصه عمومی از فروشنده واجد شرایط انجام دهد.
متقاضیان می‌توانند جهت اطلاعات بیشتر و شرکت در مناقصه به آدرس سایت شرکت به نشانی: http://www.sepahancement.com یا به محل شرکت واقع در کیلومتر ۲۴ اتوبان ذوب‌آهن، جاده اختصاصی سیمان سپاهان، واحد قراردادها و سفارش داخلی مراجعه فرمایند و یا با شماره ۷۱- ۵۲۴۵۴۴۷۰ -۰۳۱ داخلی ۲۵۵ تماس حاصل نمایند.
۱- مهلت زمان ارائه پیشنهاد: روز شنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۸ حداکثر تا ساعت ۱۴ می‌باشد.
۲- زمان بازگشایی پاکات و برگزاری مناقصه: روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۹ ساعت ۱۰ صبح در محل شرکت سیمان سپاهان می‌باشد.
بدیهی است بازگشایی پاکات توسط اعضاء کمیته تعیین شده شرکت سیمان سپاهان صورت می‌پذیرد.
بدیهی است شرکت در مناقصه به منزله قبول شروط و تکالیف مقرر در آیین‌نامه معاملات شرکت سیمان سپاهان بوده و شرکت سیمان سپاهان در رد و یا قبول هر یک از پیشنهادات ارائه شده مختار است.
بازرگانی شرکت سیمان سپاهان

آگهی مناقصه
شرکت سیمان سپاهان (سهامی عام)
SEPAHAN CEMENT CO.
در نظر دارد، خرید ۱۲,۰۰۰ کیلوگرم ورق نسوز (1/4841) به ابعاد ۱۵* ۱۵۰۰* ۶۰۰۰ دارای مدارک فنی معتبر، را با برگزاری مناقصه عمومی از فروشنده واجد شرایط انجام دهد.
متقاضیان می‌توانند جهت اطلاعات بیشتر و شرکت در مناقصه به آدرس سایت شرکت به نشانی: http://www.sepahancement.com یا به محل شرکت واقع در کیلومتر ۲۴ اتوبان ذوب‌آهن، جاده اختصاصی سیمان سپاهان، واحد قراردادها و سفارش داخلی مراجعه فرمایند و یا با شماره ۷۱- ۵۲۴۵۴۴۷۰ -۰۳۱ داخلی ۲۹۴ تماس حاصل نمایند.
۱-مهلت زمان ارائه پیشنهاد: روز شنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۸ حداکثر تا ساعت ۱۴ می‌باشد.
۲-زمان بازگشایی پاکات و برگزاری مناقصه: روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۹ ساعت ۱۰ صبح در محل شرکت سیمان سپاهان می‌باشد.
بدیهی است بازگشایی پاکات توسط اعضاء کمیته تعیین شده شرکت سیمان سپاهان صورت می‌پذیرد.
بدیهی است شرکت در مناقصه به منزله قبول شروط و تکالیف مقرر در آیین‌نامه معاملات شرکت سیمان سپاهان بوده و شرکت سیمان سپاهان در رد و یا قبول هر یک از پیشنهادات ارائه شده مختار است.
بازرگانی شرکت سیمان سپاهان